

چکیده

تأویل از اصطلاحات مشکلی است که مفسران در معناشناسی آن اختلاف نظر دارند. ریشه اختلافات آنها به طور عمده به کاربرد این واژه در آیه ۷ سوره آل عمران^۲ باز می‌گردد. دلیل آن هم این است که در این آیه، واژه «تأویل» در کنار واژگانی چون «محکم» و «متشابه» آمده است و بسیاری از مفسران در ارتباطی تنگاتنگ با تعریفی که از محکم و متشابه ارائه داده‌اند، به تعریف آن پرداخته‌اند. از جمله دیدگاه‌های نو در این خصوص، دیدگاه مفسر بزرگ معاصر، علامه طباطبایی است که با دیگر دیدگاه‌ها متفاوت است. در این تحقیق برآنیم دیدگاه علامه طباطبایی را بیان کرده، در پایان با ارائه الگوی پیشنهادی در موضوع قلمرو تأویل و تفسیر، دیدگاه خود را مطرح کنیم.

کلیدواژه‌ها: تفسیر، تأویل در دیدگاه علامه طباطبایی، محکم و متشابه.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اقلید.

۲. (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

مقدمه

بی‌شک مفسر بزرگ، علامه طباطبایی سهم بزرگی در رونق تفسیر در عصر حاضر داشته است. تفسیر *گران‌قدر المیزان* برای مردم ما آشناتر از آن است که بخواهیم در این وجیزه از وجاهت آن سخن گوئیم. ویژگی مهم این تفسیر، به‌کارگیری روش تفسیر قرآن به قرآن است که به حق در نوع خود، کم‌نظیر و مایه مباهات شیعه است. روش ایشان تنها در چینش و پردازش آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود؛ بلکه موضوع‌های مشابه و مشترک را نیز در کنار هم چیده و پیام آیه را استخراج کرده است. این تفسیر گران‌مایه، آکنده از آرا و نظریات بدیع است که از جمله می‌توان به معناشناسی واژه تأویل اشاره کرد. از نظر علامه، اختلاف‌ها در معنای محکم، متشابه و تأویل از زمان مفسران صحابه و تابعین شروع شده که تا زمان حاضر ادامه دارد. او معتقد است؛ کمتر بیانی از آنها پیدا می‌شود که به تعریف ایشان نزدیک باشد.^۱ وی سبب عمده‌ای را که باعث اختلاف مفسران در بیان معنای این سه واژه شده، خلط مبحث و اشتباهی می‌داند که از سوی آنان بین بحث در مورد محکم و متشابه و تأویل رخ داده است.^۲ وی در بیان محکم و متشابه، به ۱۶ دیدگاه مختلف اشاره کرده^۳ و یک به یک آنها را مورد نقادی قرار داده و در پایان اظهار می‌دارد که آنچه ظاهر آیه شریفه (آل عمران: ۷) بر آن دلالت دارد؛ مخالف تمام اقوال گذشته است. علامه معتقد است؛ آیات محکم، آیاتی هستند که در دلالت بر مدلول خود، هیچ‌گونه قصوری ندارند؛ در حالی که افراد منحرف به منظور گمراه کردن مردم و دست‌یابی به تأویل قرآن، آیات متشابه را أخذ کرده، دنبال می‌کنند. پس متشابهات،

۱. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۳۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۲.

۳. همان.

آیاتی هستند که در نظر ابتدایی، مصداق و مدلول واقعیشان برای شنونده روشن نیست؛ یعنی با معانی و مصادیق دیگر اشتباه می‌شوند.^۱ به عبارت دیگر، در عین اینکه بر مدلول لفظی خود دلالت دارند، از نظر مقصد و معنا مورد شبهه و تردیدند؛ اما چنان نیست که این تردید از لحاظ لفظ آن پیش آمده باشد تا با طریقه مأنوس نزد اهل زبان از قبیل ارجاع عام به خاص و برگرداندن مطلق به مقید درمان شده، تردیدش برطرف گردد؛ بلکه تردید و تشابهی است که از نظر سازگار نبودن با معنای آیه محکمی که مورد هیچ‌گونه شک و تردید نیست، پدید آمده است.^۲

از نظر علامه، تشابه در آیات متشابه هم‌چنان باقی می‌ماند تا زمانی که به محکّمات ارجاع داده شوند و معانی واقعی آنها روشن شود. به عنوان مثال در آیه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (طه/۵) تصریح شده که خداوند بر عرش قرار گرفته است. در ابتدای امر برای شنونده، تردید حاصل می‌شود و معنای حقیقی آن روشن نیست؛ اما وقتی به مانند آیه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (شوری/۱۱) مراجعه شود؛ معلوم می‌شود که استقرار خداوند بر عرش مانند استقرار جسمانی که اعتماد و تکیه بر مکان باشد، نبوده؛ بلکه مراد تسلط و احاطه بر ملک است.^۳ بنابراین، مقصود از اُمّ الکتاب بودن محکّمات، همان مفسّر و روشن‌گر بودن آنها نسبت به تشابهات و رفع تشابه آنهاست^۴؛ اما باید توجه داشت که تمام آیات قرآنی اعم از محکم و متشابه دارای تأویل‌اند^۵ و از این رو، تأویل مخصوص آیات متشابه نیست تا لازم باشد وارد این مبحث شویم که آیا رسیدن به تأویل تشابهات ممکن است یا نه؟

۱. همان، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۴۰ و ۴۱.

۳. همان، ص ۲۱.

۴. همان، ص ۴۳.

۵. همان.

علامه طباطبایی و تأویل

علامه طباطبایی ذیل آیه ۷ سوره آل عمران، بحث مفصّلی راجع به تأویل دارد. نظر ایشان را می‌توان در بندهای زیر خلاصه کرد:

۱. تأویل از «أول» به معنی رجوع گرفته شده؛ بنابراین، تأویل متشابه مرجعی است که به آن بازگشت می‌کند؛ چنان‌که تأویل قرآن هم مأخذی است که معارف قرآن از آنجا سرچشمه گرفته است.^۱

۲. تأویل از سنخ مفاهیم و مدالیل لفظی نیست؛ بلکه از امور عینی خارجی است؛ حقیقتی که از افق افهام عمومی بالاتر بوده، در شبکه الفاظ قرار نمی‌گیرد و خداوند متعال آن را در قید الفاظ کشانده است که تا حدودی به اذهان بشر نزدیک شود. بنابراین، الفاظ قرآن نسبت به آن حقیقت متعالی، حکم مثال را دارند که آورده شده تا مطلب را به ذهن شنونده نزدیک کنند.^۳

۳. تأویل، حقیقت واقعی است که تکیه‌گاه و مستند بیانات قرآنی اعم از احکام و مواظب و آیات حکمت بخش می‌باشد.

۴. تأویل، امری خارجی است که مرجع و مآل امر خارجی دیگری است؛ نه مرجع و مآل کلام خداوند. بنابراین، توصیف آیات کتاب خدا به اینکه تأویل دارد؛ توصیف خود آیات نیست؛ بلکه توصیف متعلّق آیات است که در انشائیات، همان عمل مسلمانان و در اخباریات، همان امور خارجی است.^۴ به عنوان مثال، وقتی در آیه‌ای از عذاب خبر می‌دهد، عذاب، امری خارجی است که مستند به امر خارجی دیگری است که آن تأویلش می‌باشد و یا اگر در قرآن کریم امر به

۱. همان، ص ۲۳.

۲. از این بیانات علامه چنین استفاده می‌شود که ایشان رابطه منطقی بین تأویل و تفسیر را تباین می‌داند، چرا که معتقد است؛ تأویل بر خلاف تفسیر از نوع مفاهیم و مدالیل الفاظ نیست. علامه در تعریف تفسیر می‌نویسد: تفسیر بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست. (طباطبایی، ج ۱، ص ۴).

۳. طباطبایی، ج ۳، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۲۵.

نماز آمده؛ نماز که متعلق امر است، امری خارجی است که مستند به حقیقت خارجی دیگر است که آن حقیقت عینی، تأویل نماز است.^۱

۵. هر چند تأویل، مرجعی است که صاحب تأویل به آن بازگشت دارد؛ اما به هر بازگشتی تأویل گفته نمی‌شود؛ بلکه این بازگشت به معنای خاصی است؛ مثلاً وقتی کارمند یک اداره در امور اداری به رئیس مراجعه می‌کند؛ رئیس تأویل او نیست و نیز سلسله اعداد که به یک بازگشت دارند، عدد یک، تأویل آنها محسوب نمی‌شود.

۶. علامه در استدلال بر مطلب به داستان موسی و خضر^۸ استناد می‌کند^۲ و با اشاره به آیاتی که به داستان موسی و خضر^۸ اشاره دارند^۳؛ می‌نویسد: همان‌گونه که از این آیات استفاده می‌شود، منظور از تأویل، برگشت هر کاری به صورت و عنوان واقعی خویش است؛ همان‌گونه که زدن کودک به تأدیب برمی‌گردد و زدن رگ و خون گرفتن به غرض معالجه بازگشت می‌کند؛ ولی در جمله «زید آمد» نمی‌توان گفت که تأویل آن، آمدن زید در خارج است.^۴ وی در مورد آیاتی که در داستان حضرت یوسف^۷ آمده (تأویل رؤیا) می‌گوید: کلمه تأویل در حوادثی استعمال شده که سرانجام رؤیا به آن حوادث منجر می‌شود و آنچه صاحب رؤیا در خواب می‌بیند، صورت و مثالی از آن حوادث است؛ پس نسبتی که میان آن رؤیاها با آن حوادث است، نسبت میان صورت و معناست، یعنی صورتی که معنا

۱. این در حال است که ابن تیمیه تأویل را حقیقت خارجی می‌داند که الفاظ و معانی از آن حکایت دارند. به عنوان مثال، هرگاه گفته شود: «طَلَعَتِ الشَّمْسُ» از نظر او، تأویل آن همان طلوع آفتاب است که در خارج تحقق یافته است. بنگرید به: معرفت، محمد هادی، *التأویل فی مختلف المذاهب و الآراء*، ص ۷۸ و ۷۹.

۲. طباطبایی، ج ۳، ص ۲۵.

۳. (قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأَتَّبِعُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (کهف/ ۷۸) (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وُ رَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) (کهف/ ۷۹).

۴. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۲۵.

به آن صورت جلوه می‌کند و به عبارت دیگر، نسبت میان مثال با ممثل است.^۱
 ۷. و دیگر اینکه: تأویل در عرف قرآن، همان حقیقتی است که شیء، آن را
 دربر دارد و بدان باز می‌گردد و بر آن مبتنی است؛ مانند تأویل رؤیا که همان
 تعبیرش است و تأویل حکم که همان ملاک حکم است و تأویل فعل که همان
 مصلحت و غایت حقیقی است که فعل به خاطر آن تحقق یافته است و تأویل
 یک واقعه، همان علت واقعی آن است که سبب وقوع واقعه شده است.^۲ بنابراین،
 هر چیزی اعم از اقوال، افعال، احکام و رؤیاها مستند به حقیقت یا حقایق عینی
 است که آن حقیقت، منشأ قول، فعل، حکم و رؤیا و هر چیز دیگری است.

تا اینجا روشن شد که علامه در استدلال بر نظر خود، به سه دسته از آیات
 استناد کرده است: ۱. آیاتی که اشاره به تأویل قرآن در قیامت دارد. ۲. آیات
 مربوط به داستان حضرت موسی و خضر^۳ ۳. آیات مربوط به داستان حضرت
 یوسف^۷. سپس دربارهٔ موارد استعمال این واژه در قرآن که ۱۷ بار در ۱۵ آیه و ۷
 سوره، آمده می‌نویسد: «قرآن کریم تأویل را جز در این معنا، در معنای دیگری
 به کار نبرده است».^۳

تأملاتی چند بر دیدگاه علامه

۱. همان‌گونه که در بیان دیدگاه علامه گذشت؛ ایشان در تمام مواردی که
 تأویل در قرآن به کار رفته بود؛ آن را به معنای ما يُؤوَّلُ إلیه گرفته‌اند؛ اما توجه به
 این نکته ضروری است که ما يُؤوَّلُ إلیه در همهٔ موارد (کلام، فعل و رؤیا)
 یک‌سان و یک‌نواخت نیست. توضیح مطلب اینکه هر چند تأویل در لغت،

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۳۴۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۹.

بازگرداندن به اصل است؛ اما مصادیق این معنا در حوزه‌های مختلف، متفاوت است. تأویل فعل، بازگرداندن آن به علت اصلی آن است؛ اما تأویل کلام، بازگرداندن کلام به معنای اصلی آن است، نه به علت اصلی آن و همچنین تأویل رؤیا به معنای بازگرداندن آن، به نتیجه‌ای است که رؤیا به آن ختم می‌شود که همان تعبیر و تفسیر رؤیاست.

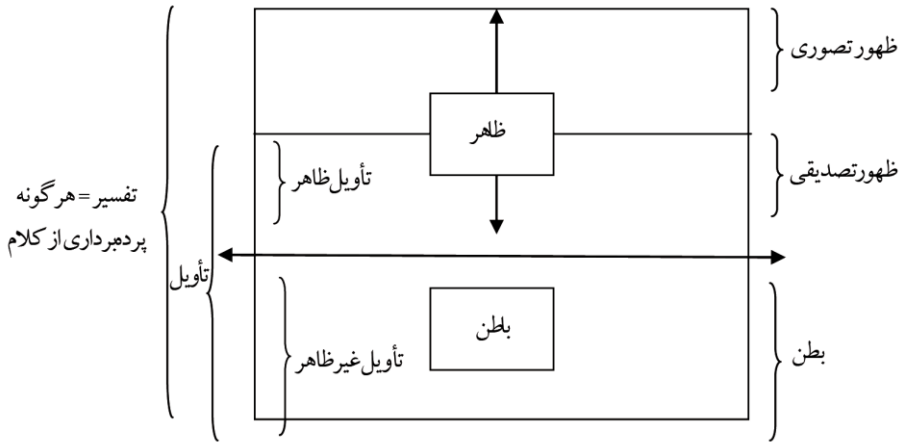
بنابراین با اختلاف مصادیق تأویل؛ ما یُوَوَّلُ الیه نیز در حوزه‌های مختلف متفاوت می‌شوند و در مورد کلام و فعل و رؤیا، هر کدام معنای جداگانه‌ای می‌یابند و نباید آنها را از یک نوع دانست. شاید عدم توجه به این نکته بوده که علامه، تأویل را از جنس معنا ندانسته است. ایشان معنایی که از تأویل در أفعال تصور کرده‌اند، به حوزه کلام سرایت داده‌اند و تأویل کلام را نیز از جنس معنا ندانسته‌اند؛ در حالی که این دو حوزه با هم متفاوت‌اند. روش استدلال علامه که در بیان معنای تأویل در آیه ۷ سوره آل عمران به آیات مربوط به داستان موسی و خضر^۸ و داستان یوسف^۷ استناد می‌کنند؛ مؤید این مطلب است. ایشان می‌نویسد: مراد از رجوع در اینجا رجوع خاصی است، نه هر رجوعی و از دقت در آیات مربوط به موسی و خضر^۸ می‌توان نحوه این رجوع را فهمید.^۱

۲. همان‌گونه که در آیه ۷ آل عمران می‌خوانیم؛ قرآن، دو انگیزه برای پیروی اهل زیغ از تشابهات ذکر کرده است؛ یکی فتنه‌انگیزی و دیگری تأویل قرآن (بنابر نظر علامه) یا تأویل متشابه (بنابر قول دیگر^۲). در اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه اگر همان‌گونه که علامه معتقد است؛ منظور از تأویل قرآن، حقیقتی باشد که از دسترس بشر عادی خارج است و از سنخ معانی و مدلول الفاظ نیست و توجیه تشابهات را هم شامل نمی‌شود؛ چگونه اهل زیغ به انگیزه تأویل قرآن به سراغ تشابهات می‌روند؟ به عبارت دیگر، با انگیزه فتنه‌انگیزی،

۱. همان، ص ۲۵.

۲. بنگرید به: معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، ص ۲۷۰.

سراغ متشابهات رفتن، مشخص و معلوم است؛ اما با انگیزه تأویل قرآن به سراغ متشابهات رفتن به توضیح نیاز دارد که باید علامه آن را بیان می‌فرمود.
 ۳ بر فرض این که دسترسی به حقایق خارجی که مستند بیانات قرآنی است؛ ممکن باشد؛ سؤالی مطرح است و آن اینکه علم به این حقایق چه فایده‌ای دارد؟ آیا جز این است که با دانستن این حقایق، مقصود واقعی خداوند دانسته می‌شود؟



الگوی پیشنهادی در تبیین تأویل و رابطه آن با تفسیر

تبیین الگوی پیشنهادی

۱. تفسیر در لغت، بیان چیزی و روشن نمودن آن است.^۱ این واژه در قرآن کریم در معنای لغوی خود، به کار رفته است: (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا) (فرقان/۳۳).

۲. تفسیر در اصطلاح، هر گونه پرده‌برداری از کلام است؛ خواه پرده‌برداری از الفاظ برای رسیدن به معنای ظاهری باشد و خواه پرده‌برداری از معنای ظاهری و رسیدن به بطن کلام. گویا این تعریف از تفسیر، تعریفی است که در عرف

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ص ۸۱۸.

دانشمندان رایج بوده؛ همان‌گونه که راغب اصفهانی به آن تصریح نموده است:
التفسیر فی عرف العلماء کشف معانی القرآن و بیان المراد، أعم من أن یکون بحسب اللفظ المشکل و غیره و بحسب المعنی الظاهر و غیره.^۱
۳. در عصر نزول، اصطلاحاتی همچون تفسیر ظاهر و تفسیر باطن رایج بوده و این خود، تأییدی است بر اینکه کشف معانی باطنی آیات هم نوعی تفسیر محسوب می‌شود. روایت زیر را بنگرید:

صالح بن سهل از امام صادق^۷ درباره سخن خداوند که خطاب به ابراهیم^۷ فرمود: «چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خود، قطعه قطعه کن. سپس بر سر هر کوهی جزئی از آن را قرار بده» (بقره/۲۶۰). روایت نموده که فرمود: ابراهیم هدهد و جغد و طوس و کلاغ را گرفت و آنها را سر برید و سرهایشان را جدا کرد. سپس بدن‌های آنها را در هاون قرار داد و پرها و گوشت‌ها و استخوان‌های آنها را به هم درآمیخت. سپس آنها را ده قسمت کرد و آنها را بر سر ده کوه قرار داد و آنگاه نزد خود آب و دانه گذاشت، سپس منقارهای آنها را میان انگشتانش گرفت، سپس گفت: به اذن خداوند بیایید، پس برخی از آنها به برخی از آن گوشت‌ها و پرها و استخوان‌ها پرواز کردند و بدن‌ها به همان صورت که قبلاً بودند، استوار شد و هر بدنی آمد و به گردن خود که سر و منقار بر آن است، ملحق گردید و ابراهیم منقارهای آنها را رها کرد، پس آمدند و از آن آب خوردند و از آن دانه چیدند، سپس گفتند: ای پیامبر خدا، ما را زنده کردی، خدا تو را زنده کند. ابراهیم گفت: بلکه خدا زنده می‌کند و می‌میراند و این است تفسیر ظاهر آن آیه. اما تفسیر باطن آن، این است که چهار نفر از کسانی را که اهل تحمل سخن هستند، انتخاب کن و علم خود را نزد آنان به امانت بگذار، سپس آنها را به عنوان حجت‌های خود بر مردم به اطراف زمین بفرست و هرگاه

۱. سیوطی، جلال الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۳۴۶؛ به نقل از تفسیر راغب اصفهانی.

خواستی نزد تو آیند، آنان را با نام بزرگ خداوند بخوان؛ به اذن خدا با شتاب نزد تو آیند.^۱

۴. در مواردی هم ائمه: در پرسش راوی از تفسیر آیه، راوی را به معنا یا مصداق باطنی کلام ارجاع داده‌اند:

نمونه نخست

ابوحمزه ثمالی گوید: به امام باقر^۷ عرض کردم: قربانت کردم، شیعه از شما تفسیر این آیه را می‌پرسند: (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ) فرمود: اختیار با من است، اگر بخواهم به آنها می‌گویم و اگر نخواهم، نمی‌گویم، سپس فرمود: ولی من تفسیرش را برای تو می‌گویم. عرض کردم: (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - است، آن حضرت می‌فرمود: خدا را آیه‌ای بزرگ‌تر از من و خبری بزرگ‌تر از من نیست.^۲

نمونه دوم

ادریس بن عبد الله گوید: از امام صادق^۷ تفسیر این آیه را پرسیدم: (مَا سَأَلَكُمُ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)^۳ فرمود: مقصود این است که: پیروی نکردیم از امامانی که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است: (وَالسَّائِقُونَ السَّائِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (واقعه/۱۱ و ۱۰) مگر نمی‌بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است؛ مصلی نامند؟ همین معنا، مقصود است، در آنجا که می‌فرماید: (لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)، یعنی پیرو پیشروان نبودیم.^۴

۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از نمازگزاران نبودیم. (مدثر: ۴۲ و ۴۳).

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹.

۵. به برخی از اصحاب ائمه: کتابی در تفسیر باطن نسبت داده شده است. به عنوان مثال، ابن داوود در مورد علی بن حسان بن کثیر می‌گوید: رأیت له کتاباً سماه تفسیر الباطن لا يتعلق من الإسلام بسبب.^۱

۶. تأویل، ارجاع مضمون ابتدایی کلام به مقصود واقعی و مراد جدی متکلم است. با این توصیف، پرده‌برداری از معانی الفاظ نمی‌تواند تأویل محسوب شود و از طرفی، دستیابی به معنای باطنی کلام نیز تأویل است؛ چرا که در اینجا نیز نوعی ارجاع صورت گرفته است. نمونه‌های بسیاری را در لسان روایات می‌توان دید که از تأویل کلام، همان مراد متکلم اراده شده است. بنگرید:

نمونه نخست

از امام باقر^۷ نقل شده که وقتی نوح^۷ سوار کشتی بود، هنگامی که کشتی بر کوه جودی نشست، او را ترس فرا گرفت و گفت: «رَهِمانَ اتَّقِن»، تأویل آن یعنی «یا ربُّ احسِن».^۲

نمونه دوم

حذیفة بن یمان گوید: در روز غدیر، بعد از آنکه پیامبر^۹ فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیُّ مولاه»، مردی به پیامبر^۹ عرض کرد: ای رسول خدا! تأویل این سخن چیست؟ حضرت فرمود: «من کنت نبیّه فهذا علیُّ امیره».^۳

۷. برخی از مفسران متقدم از جمله طبری نام تأویل را بر تفسیر خود، نهاده‌اند^۴ و این به این معناست که آنها در پی دست‌یابی به مراد خداوند بوده‌اند؛

۱. ابن داوود الحلّی، رجال، ص ۴۸۳.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۳۹.

۳. همان، ج ۳۷، ص ۱۹۴.

۴. جامع البیان فی تأویل القرآن (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، محمد بن جریر أبو جعفر الطبری (۲۲۴ - ۳۱۰ق)، المحقق: أحمد محمد شاکر، مؤسسه الرساله، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ق.

هرچند کار آنها به نوعی تفسیر نیز محسوب می‌شده است.

● در پایان نویسنده مقاله از هرگونه انتقاد و یا نکته اصلاحی درباره این مقاله استقبال می‌کند.

نتیجه

تفسیر هرگونه پرده‌برداری از کلام خداوند است؛ خواه تبیین معنای واژگان مشکل جهت رسیدن به مراد ظاهری آیات باشد؛ خواه عبور از ظاهر و رسیدن به معنای باطنی آیات. اما تأویل دست یافتن به مراد آیات است که می‌تواند مراد ظاهری و باطنی آیات را شامل شود. به عبارتی دیگر، تأویل، نوعی تفسیر است و از این رو، رابطه تفسیر و تأویل، رابطه عام و خاص است.

منابع

- ابن داوود حلی، رجال، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
- سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ذوی القربی، الطبعة الثانية، ۱۴۲۹ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۱ق.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، ۱۳۸۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- معرفت، محمدهادی، التأویل فی مختلف المذاهب و الآراء، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۲۷ق.

□□. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، انتشارات التمهید، قم، ۱۳۷۸ ش.